

# از مدرنیسم تا پست مدرنیسم در روابط بین الملل

دکتر مجید عباسی اشلقی\*

برگردانیده‌اند) به معنای گذشتن و رفتن از یک دوره به دوره دیگر است؛ یعنی گذر از مدرنیسم به پست مدرنیسم. اما اینکه آیا در عمل چنین دگرگونی و گذری صورت گرفته باشد، در آراء و نظریه‌ها یکبار چگی وجود ندارد. منتقدان پست مدرنیسم، چنین گذری را باور ندارند و اندیشه‌های پست مدرنیستی را در بهترین حالت، ادامه منتقدانه مدرنیسم ارزیابی می‌کنند. برخی با دوراندیشی، جهان را در گذر از دوره مدرن به پست مدرن می‌دانند و سرانجام سخت‌ترین مدافعان پست مدرن تأکید دارند که دیگر مدرنیسم و پایه‌های محوری آن را باید از آن گذشته‌ای دانست که شتابان از ما دور می‌شود. در این پژوهش می‌کوشیم تا گذر از مدرنیسم به پست مدرنیسم بررسی شود و ببینیم که آیا گذر از مدرنیسم به پست مدرنیسم انجام گرفته است؟

## ۱. دگرگونی پارادایمی

از دیدگاه روش‌شناسی در پهنه اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی، بحر آنها مایه حرکت و پویایی می‌شوند و با

## پیشگفتار

در گفت‌وگو از مدرنیسم و پست مدرنیسم (مانند برخی دیگر از اندیشه‌های سیاسی مانند آنارشیزم)، باید توجه داشت که نمی‌توان از چارچوبی سازمان‌یافته و یکپارچه که بیانگر اصول پایه‌ای آن اندیشه یا تفاوت و اشتراك آن با دیگر اندیشه‌های دور و نزدیک باشد، سخن گفت. زیرا در میان اندیشه‌های سیاسی، مدرنیسم و پست مدرنیسم وضع پیچیده‌ای دارند. پست مدرنیسم، سبدی از پندارها و نظریه‌ها در زمینه‌های دانش، آگاهی، هنر، ادبیات، معماری و سیاست است که چه بسا بتوان با اندکی آسانگیری، وجه مشترک همگی آنها را در نقد مدرنیسم و به چالش کشیدن مواضع پایه‌ای آن دانست. در این پندارها و نظریه‌ها، یکدستی و هماهنگی ایجابی و اثباتی وجود ندارد، بلکه بیشتر به چالش کشیدن مدرنیسم است که آنها را با عنوان پست مدرن گرد می‌آورد. پیشوند Post (که آن را به «مابعد»، «فرا» یا «پسا») و مانند آن

\* دکترای روابط بین الملل و مدرس دانشگاه

## ۲. روابط بین الملل؛ از مدرنیسم تا پست مدرنیسم

تعریف دقیقی از پُست مدرنیسم ممکن نیست، زیرا درباره مدرنیسم، پُست مدرنیسم و رابطه آن دو با هم هم‌رایی در میان اندیشمندان وجود ندارد. (وین هادسون) برای پُست مدرنیسم چهارده مفهوم آورده است. برای نمونه از دیدگاه او پُست مدرنیسم را می‌توان واپسین دوره مدرنیسم، تعمیق مدرنیسم، رویگردانی از مدرنیسم، گذر از مدرنیسم، بحران مدرنیسم و نقد مدرنیسم خواند. پُست مدرنیسم را می‌توان واکنشی در برابر فلسفه مدرنیسم و روشنگری دانست. ولی اندیشمندان مدرنیسم چون دکارت، کانت و هگل بر عقل‌گرایی بی‌چون و چرا، استعلا، حقایق تام، قوانین فراگیر و کلی، یکپارچگی شخصیت و پیشرفت خطی (linear) انگشت می‌نهادند. ولی پُست مدرنیست‌ها با اثر پذیرفتن از اشخاصی مانند نیچه، هایدگر و ویتکنشتاین با رد این باورها بر نسبی‌گرایی، کثرت‌گرایی، بی‌اعتباری فرا روایت‌ها (metanarratives) یا نظریه‌های عام و فراگیر، نداشتن قطعیت (indeterminacy) تفاوت و

بروز آنها انگیزه تلاش برای دستیابی به الگوها و برداشتهای تازه فراهم می‌آید. تا آنجا که برخی بروز بحران را نشانه طرح نظریه‌های تازه در حوزه دانشهای گوناگون می‌دانند. هنگامی که نشانه‌های بحران در افق دانش پدید می‌آید، کوشش برای تدبیر و رویارویی با آن آغاز می‌شود و آن زمانی است که نظریه‌ها و الگوهای قانونمند موجود ظرفیت و توان لازم برای تبیین پدیده‌ها و امور تازه آمده را ندارند. با بروز بحران و نارسایی قواعد موجود و پیشین در تبیین آن یافته‌ها و آگاهیهای پیشین ناگهان رو به خاموشی نمی‌روند، بلکه بر اثر شرایط پیش آمده، به بازسازی و هماهنگ کردن خود با شرایط تازه می‌پردازند و در کنار ساختارها و نظریه‌های تازه در حاشیه ادامه می‌یابند. این چرخه از دورانیهای گذشته تا به امروز حرکتی تکاملی داشته است و بی‌گمان در آینده نیز ادامه خواهد داشت. در چنین شرایطی، بحران در «پهنه شناخت را باید گرامی داشت»<sup>۱</sup> اگر فرض «تامس کوهن» را بپذیریم که بحرانها پیش‌زمینه نظریه‌های تازه است، باید پرسید که اندیشمندان و پژوهشگران با شرایط بحرانی چگونه برخورد می‌کنند. کوهن با بهره‌گیری از روش پارادایم یا نمونه شاخص می‌گوید، یک نظریه علمی پس از آنکه با چالش پارادایم تازه روبه‌رو شد، اعتبار خود را از دست می‌دهد. در این فرایند، کنار زدن یک نظریه همیشه هم‌زمان با پذیرش نظریه جایگزین آن است.<sup>۲</sup> به باور کوهن تمام بحرانها با آشفتگی یک پارادایم و سست شدن قواعد پژوهش هنجاری که اثر آن است آغاز می‌شود. از این نظر پژوهش در دوران بحران به پژوهش در دوران پیش از پارادایم می‌ماند، جز اینکه در دوران نخست اختلاف، هم کوچکتر و هم یکسره تعریف شده است.<sup>۳</sup> کوهن نقش فلسفه را در زمینه‌سازی پدیده‌های تازه علمی بسیار تعیین کننده می‌داند.<sup>۴</sup> «کارل پوپر» به گونه‌ای دیگر به موضوع می‌نگرد. او از راه ابطال‌پذیری - یعنی آزمونی که نتیجه‌اش منفی باشد - اعتبار یک نظریه پذیرفته شده را رد می‌کند. رویکرد پوپر شبیه استدلال کوهن در علم هنجاری و بروز بحران به عنوان نشانه ناهنجاری یک نظریه و نیاز به دستیابی به یک نظریه تازه به جای آن است.<sup>۵</sup>

○ برای درک ریشه‌های پُست مدرنیسم باید به موج رادیکالیسم سیاسی که سراسر جهان غرب را در دهه ۱۹۶۰ در نوردید بازگشت؛ که نظریه انتقادی پُست مارکسیستی بر خاسته از سیاست چپ نو شکل گرفت. ریشه‌های این نظریه در شماری از گروه‌های اثرناپذیر مانند دانشجویان معترض، فمینیست‌ها، هواداران محیط زیست و جویندگان آزادی فردی دیده می‌شود.

به باور آنها تأکید رادیکالیسم سیاسی چپ‌گرا بر اهمیت طبقه اجتماعی مایه چشم پوشی از موضوعاتی چون نابرابری نژادی، جنسیتی و گفتمانهایی چون حقوق بشر می‌شود.

پست‌مارکسیستی برخاسته از سیاست چپ نو شکل گرفت. ریشه‌های این نظریه در شماری از گروه‌های اثرناپذیر مانند دانشجویان معترض، فمینیست‌ها، هواداران محیط زیست و جویندگان آزادی فردی دیده می‌شود.

به باور آنها تأکید رادیکالیسم سیاسی چپ‌گرا بر اهمیت طبقه اجتماعی مایه چشم‌پوشی از موضوعاتی چون نابرابری نژادی، جنسیتی و گفتمان‌هایی چون حقوق بشر می‌شود. در این راستا باید توجه داشت که پست‌مدرنیست‌ها از سیستم ارزشهای ویژه خود پیروی می‌کنند و عناصر اخلاقی و معنوی ویژه‌ای را باور دارند. ولی با نظریه‌پردازان لیبرال یا انتقادی نیز فرق دارند، زیرا به باور آنها درستی یا نادرستی نظام‌های ارزشی یا دیدگاه‌های جهانی خاص، ثابت شدنی نیست.<sup>۸</sup> (بودریار) از اندیشمندان پست‌مدرنیسم اندیشه خود را بر چارچوب تاریخی گذار از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم بنا نهاده است. از این دیدگاه می‌توان نخستین شکل نظم را مدرنیسم نو، دوره دوم آن را مدرنیسم و دوره سوم را پست‌مدرنیسم نامید.

**الف. مدرنیسم نوپا:** آغاز این دوره زمانی در رنسانس و انجام آن آغاز انقلاب صنعتی بود. پیش از رنسانس در جامعه فئودالی، جایگاه هر کس در فضای اجتماعی ویژه معین شده و جا به جایی در میان طبقه‌های اجتماعی ناممکن بود. قرار گرفتن بی‌چون و چرای هر فرد در یک فضای اجتماعی ویژه، شفافیت کامل و آشکار را در پی داشت. هر گونه بی‌نظمی و خدشه در نشانه‌ها با مجازات روبه‌رو می‌شد. ولی با پدیدار شدن بورژوازی، این نظم طبقاتی فرو ریخت.

**ب. مدرنیسم:** سربر آوردن انقلاب صنعتی به دومین دوره از نظم انجامید. مدرنیسم، دوره بورژوازی و برتری تولید صنعتی بود. در ادامه و پس از انقلاب تکنولوژیک، باز تولید اجتماعی، اصل سازمان دهنده به اجتماع بود و جایگزین تولید شد. در این دوره زمانی جلوه عکاسی و سینما جایگزین تئاتر و مجسمه فرشته گچی شدند.

**ج. پست‌مدرنیسم:** اکنون ما در سومین دوره از نظم تازه هستیم. در نظام کنونی که پس از جنگ جهانی

○ از دیدگاه پست‌مدرن، «فراروایت‌ها»؛ ویژگی یا ویژگی‌هایی از مدرنیته است که اندیشمندان مدرنیست از عناوینی مانند دانش، درک یا فهم - که به گونه‌ای گسترده پایه‌های ثابت و فراگیر علوم و درک دیگر گونیهای اجتماعی و همچنین جایگاه انسان و چگونگی نگرش به خلقت را تشکیل می‌دهد - برداشت می‌کنند. از نظر پست‌مدرنیست فراروایت‌های مدرنیته را می‌توان در قالب‌های پرشماری شناسایی کرد و نشان داد که چگونه اهمیت و اعتبار خود را از دست داده‌اند. شاید مهم‌ترین شکل فراروایتی، چگونگی نگرش به عقل و عقلانیت نهفته در دوره روشنگری است که به روشنی اروپامدار بود.

گسستگی و پراکندگی و نبودن معنای نهایی تأکید می‌کنند. البته نباید چنین پنداشت که میان مدرنیسم و پست‌مدرنیسم گونه‌ای پرده آهنین وجود دارد.

پست‌مدرنیسم را می‌توان به گونه‌ای کوتاه چنین تعریف کرد (مدرنیسم همراه با آگاهی از نارسایی‌های آن).<sup>۶</sup> برای نخستین بار «پان ویتز» (Pan wits) فیلسوف آلمانی با بهره‌گیری از نیهیلیسم (هیچ‌انگاره) «نیچه»، در بیان وضع فرهنگی تازه تمدن غربی، اصطلاح «پست‌مدرن» را به کار برد، نیهیلیسم نیچه مؤید زوال پایه‌های مدرنیسم بر شالوده‌پندارها و باورهای دوره روشنگری است. دهها سال پس از «پان ویتز» هابرماس، در گفتمان مدرنیته، نیچه را نقطه چرخشی در گفت‌وگو از پست‌مدرن ارزیابی می‌کند.<sup>۷</sup>

برای درک ریشه‌های پست‌مدرنیسم باید به موج رادیکالیسم سیاسی که سراسر جهان غرب را در دهه ۱۹۶۰ در نور دید بازگشت؛ که نظریه انتقادی

می‌شود.<sup>۱۱</sup>

از دیدگاه پُست مدرنیسم فراروایت‌ها (meta-narratives) مدرنیسم مهمترین مورد چالش با پُست مدرنیست‌ها است.<sup>۱۲</sup>

از دیدگاه پُست مدرن «فراروایت‌ها» ویژگی یا ویژگی‌هایی از مدرنیته است که اندیشمندان مدرنیست از عناوینی مانند دانش، درک یا فهم - که به گونه‌ای گسترده پایه‌های ثابت و فراگیر علوم و درک دگرگونیه‌های اجتماعی و همچنین جایگاه انسان و چگونگی نگرش به خلقت را تشکیل می‌دهد - برداشت می‌کنند. از نظر پُست مدرنیست فراروایت‌های مدرنیته را می‌توان در قالب‌های پرشماری شناسایی کرد و نشان داد که چگونه اهمیت و اعتبار خود را از دست داده‌اند. شاید مهمترین شکل فراروایتی، چگونگی نگرش به عقل و عقلانیت نهفته در دوره روشنگری است که به روشنی اروپامدار بود. از عقل و چگونگی بروز آن یک شکل بندی غالب و مسلط را به ذهن می‌آورد که دیگر گونه‌های شناخت با توجه به آن ارزیابی می‌شد. برای نمونه چگونگی فهم و درک شرقی‌ها و سیاهان یا اقوام بدوی به سبب تمایز آن با عقلانیت دوره روشنگری در مراتبی پایین تر جای می‌گرفت و حتا می‌شد آنها را همچون خرافات به‌شمار آورد. عقلانیت دوره روشنگری، بیشتر وجه غالب خود

دوم شکل گرفت پایه نظری قدرت از اقتصاد سیاسی مارکسیستی به نمادشناسی ساختارگرایانه انتقال یافت. پدیده‌هایی چون تبلیغات، رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباطی که مارکس آنها را بخش غیر جوهری سرمایه می‌نامید به عوامل اساسی تبدیل شده‌اند. گرایش جهان پُست مدرن این است که از هر چیز یک صورت خیالی بسازد. منظور بودریار، جهانی است که در آن هر چه داریم شبیه‌سازی شده است که نه واقعیت خارجی دارد و نه «نسخه اصلی» که از روی آن بتوان زیادش کرد. از این پس «واقعی» در برابر «تقلیدی» یا «بدل» معنای خود را از دست داده است و شبیه‌سازی شده‌ها یا وانموده‌ها در آن مجال بروز می‌یابند.<sup>۹</sup>

در مورد چگونگی به چالش کشیده شدن مدرنیسم، در برابر پُست مدرنیسم، باید توجه داشت که درک کردن پُست مدرنیسم بدون درک کردن مدرنیسم یا دست کم فهمیدن برداشتی که پُست مدرنیست‌ها از مدرنیست‌ها دارند، امکان پذیر نیست. مدرنیسم به برداشت «بورگن هابرماس» یعنی: «مجموعه‌ای از فرایندها که رو به افزایش هستند و به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت می‌کنند [مانند] تشکیل سرمایه و بسیج منابع؛ توسعه نیروهای تولید و افزایش بهره‌وری نیروی کار؛ استقرار قدرت سیاسی متمرکز و ازدیاد حقوق مشارکت سیاسی؛ اشکال زندگی شهری و تحصیلات و آموزش رسمی؛ عرفی کردن هنجارها، ارزش‌ها و...»<sup>۱۰</sup>.

مدرنیسم می‌کوشد که عقلانیت و ذهنیت را به هم پیوند دهد. در این فرایند، زوال تدریجی امر اجتماعی، فرهنگی، سنتی و مذهبی به سود جهان شفاف و نافذ دانش فنی ضرورت پیدا می‌کند. در روشها و نظریه‌های برخاسته از تفکر مدرن که ریشه خود را در دوره روشنگری و اکتشافات علمی سده‌های گذشته می‌جوید، کاربرد عقل، تجربه و مشاهده، پدیده‌ها را در یک نظام بسته علت و معلولی تبیین و بررسی می‌کند. اعتماد کردن به توانایی‌های عقل انسان و علم‌گرایی از ویژگی‌های اصلی مدرنیسم به‌شمار می‌رود. ولی در اندیشه پُست مدرنیسم، عقل انسان و حدود توانایی‌های آن در دستیابی به حقایق امور و پدیده‌ها با تردید روبه‌رو

○ در مورد تفاوت‌های پُست مدرنیست‌ها در برابر مدرنیست‌ها می‌توان گفت که در پُست مدرنیسم ضد نخبه‌گرایی، ضد اقتدارگرایی، خودپراکنندگی و همچنین تولید ساختارهای باز، ناپیوسته، بدون زمینه و نامعین، در برابر آزمایش‌گرایی مدرنیست‌ها جای می‌گیرد و شاید بتوان تمام اینها را در اندیشه «نبود مرکز» کوتاه کرد. این مرکز نداشتن، از احساس ژرف پُست مدرن‌ها از «عدم قطعیت هستی شناختی» برمی‌خیزد.

را تکیه بر باز تولید می‌داند.<sup>۱۵</sup>

### ۳. ویژگیها و فرضیات بنیادی پست مدرنیسم

از دیدگاه «واسکوئز» از نظریه پردازان پست مدرن، پست مدرنیست‌ها مانند نظریه پردازان انتقادی در پی آن هستند تا پژوهشگران را نسبت به زندانهای ذهنی شان آگاه سازند. مهمترین زندان ذهنی، خود مدرن بودن است و نیز این باور که نوسازی، به توسعه و زندگی بهتر برای همگان می‌انجامد.<sup>۱۶</sup>

«کنت تامپسون» از اندیشمندان پست مدرن ویژگیهای پست مدرنیسم را چنین برمی‌شمارد:

۱. پست مدرنیسم واکنشی بر ضد میراث روشنگری و پدیده‌هایی چون قدرت، فناوری، علم و عقل است.

۲. پست مدرنیسم با وحدت و همگرایی مخالف است و به کثرت گرایی در برابر مرکزگرایی باور دارد.

۳. پست مدرنیسم در پی نقد کردن فراروایت‌ها، فرابانها و فرانتوری‌ها از سوی اشخاصی مانند «لیوتار» و «فوکو» است.

۴. این اندیشه به جهت خاص سیاسی، در پی رد

را با تجربه گرایی و کاربرد روش‌های تازه علمی به دست آورده بود. این عقلانیت (شناخت و معرفت) که فراز اصلی خود را در دوره روشنگری (سده ۱۸ میلادی) می‌یابد در پیوند تنگاتنگ با برخی پدیده‌های دیگر از جمله تاریخ، انسان‌شناسی و علوم اجتماعی قرار داشت و ماگونه‌ای از آن را در باور به پیشرفت و ترقی و برداشتهای گوناگون از آن می‌یابیم. اندیشه پیشرفت و ترقی به گونه‌ای بود که باور کردن آن، انگیزه پر قدرتی برای جنب و جوش و دگرگونی اجتماعی پدید آورده بود. آنچنان که می‌توان گفت انگیزه انقلاب در فرانسه یا اصلاحات در انگلستان، برابری مردمان نبود، بلکه با باور به اینکه می‌توان جهان پیرامون را با شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن دگرگون کرد و بهبود بخشید، انگیزه لازم برای انقلاب یا اصلاحات فراهم شد.<sup>۱۳</sup>

بدین سان از نظر پست مدرن‌ها، فراروایت‌ها مجموعه‌ای از شکل بندیها و سرمشق‌های عقلانی، تاریخی، اقتصادی و اجتماعی بود که زمینه‌های مشترکی را به مدرنیته - با وجود تفاوت در برداشت و چگونگی تبیین این پدیده‌ها - می‌بخشید.

در مورد تفاوت‌های پست مدرنیست‌ها در برابر مدرنیست‌ها می‌توان گفت که در پست مدرنیسم ضد نخبه گرایی، ضد اقتدار گرایی، خودپراکنندگی و همچنین تولید ساختارهای باز، ناپیوسته، بدون زمینه و نامعین، در برابر آزمایش گرایی مدرنیست‌ها جای می‌گیرد و شاید بتوان تمام اینها را در اندیشه «تبود مرکز» کوتاه کرد. این مرکز نداشتن از احساس ژرف پست مدرن‌ها از «عدم قطعیت هستی شناختی» برمی‌خیزد. بحرانهای اخلاقی، زیست محیطی، درگیریها و جنگ‌های ویرانگر و سرانجام ناکامی وعده‌های علمی مدرنیته، همگی بخشی از این عدم قطعیت را رقم می‌زنند.<sup>۱۴</sup>

برخی از نویسندگان، پست مدرنیسم را به معنای تردید کردن در معرفت‌شناسی (epistemology) مدرنیسم می‌دانند. زیرا در دوره عقلانیت هدفمند هیچ گونه توضیح جهانی در مورد سلوک و رفتار انسان پذیرفتنی نیست. افزون بر این بر عکس مدرنیسم که تولید را مهم می‌پندارد، پست مدرنیسم فرجام تکنولوژی

### ○ موضوع محوری فرامدرنیسم پافشاری

بر نبود واقعیت منحصر به فرد و عینی است. فرامدرنیسم بر این باور است که هیچ داور نهایی برای تشخیص حقیقت وجود ندارد و آمیزش زبان و قدرت مایه دگرگونیهای تازه در روابط بین الملل است. به گفته لیونارد پست مدرنیسم را تردید کردن در فراروایت‌ها می‌دانند. فراروایت‌ها جریاناتی مانند نواقع گرایی یا نولبرالیسم است که مدعی اند حقیقت جهان اجتماعی را کشف کرده اند. پست مدرنیسم چنین ادعاهایی را دست نیافتنی و بی‌اعتبار می‌داند.

○ دولتهای مدرن دولتهایی بر پایه الگوی وستفالیاستند که از نظر فرهنگی واحدهای جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند و دارای حکومت و حاکمیت ویژه خویش هستند. این گونه دولتها به سبب پشت سر گذاردن فرایند دولت و ملت‌سازی از یک سلسله حکومت‌های ملی برخوردارند که در آن دبستگی‌ها و وفاداری‌های محلی لباس وفاداری‌های ملی را پوشیده است و در سایه شکل‌گیری ناسیونالیسم، امنیت و منافع ملی معنا و مفهوم پیدا کرده است.

ویژه‌ای برای رهایی و رستگاری بشر در پیش نهاد.

۴. حقایق و واقعیهایی در جهان وجود ندارند.<sup>۱۹</sup>

موضوع محوری فرامدرنیسم پافشاری بر نبود واقعیت منحصر به فرد و عینی است. فرامدرنیسم بر این باور است که هیچ داور نهایی برای تشخیص حقیقت وجود ندارد و آمیزش زبان و قدرت مایه دگرگونیهای تازه در روابط بین الملل است. به گفته لیونارد پُست مدرنیسم را تردید کردن در فراروایت‌ها می‌دانند. فراروایت‌ها جریاناتی مانند نواقح گرایایی یا نولیبرالیسم است که مدعی اند حقیقت جهان اجتماعی را کشف کرده‌اند. پُست مدرنیسم چنین ادعاهایی را دست نیافتنی و بی اعتبار می‌داند. ساختارهای نظری عمده روابط بین الملل مانند واقع‌گرایی یا لیبرالیسم خانه‌های کاغذی هستند که با نخستین نسیم انتقاد شالوده‌شکنانه، فرو می‌باشند. هیچ واقعیت عینی وجود ندارد، هر چیزی که انسانها را دربرگیرد ذهنی است.<sup>۲۰</sup>

پُست مدرنیستها شالوده شکن (deconstructivist) هستند. روایتها (narratives)، از جمله فراروایت‌ها (meta - narratives) از سوی یک نظریه پرداز ساخته می‌شوند و از این رو از دیدگاه و پیش فرض او اثر می‌پذیرند. پس باید شالوده روایت‌ها شکسته شود، یعنی

کردن امپریالیسم روشنگرانه و اولویت‌های سیاسی با قرائت‌ها و برداشت‌های خاص لیبرالیستی یا مارکسیستی است.

۵. به چندگانگی، اداره محلی و محور قرار دادن مسائل اقلیتها مانند سیاهان، زنان، گروه‌های مذهبی یا، هم جنس‌گرایان توجه دارد.<sup>۱۷</sup>

در این راستا مهمترین ویژگی‌هایی که می‌تواند مورد نظر باشد، گرایش به کثرت‌گرایی و چندگانگی فرهنگی است. کثرت‌گرایی برخاسته از ارتباطات و سرمایه‌داری جهانی است. جهان امروز بی آنکه بتوان پسرقت کرد، جهانی اطلاعاتی شده است. برخی ملتها و هویت‌های ملی در دیگران حل می‌شوند و از میان می‌روند، و برآیند آن فشردگی فضا-زمان و ایجاد دهکده جهانی بوده است. وضعیت‌های متضادی با یکدیگر آمیخته شده‌اند که اصل روشن و منفردی ندارند.

واقعیت اجتماعی بنیادی در جهان پست مدرن، رشد تحول‌زای اطلاعات و انتقال آن است. یعنی فرق میان فقیر و غنی، یعنی آنها که بر جامعه اطلاعاتی حکم می‌رانند و آنها که جامی‌مانند. در این جهان فروپاشی زمان و مکان، جهت‌گیری به سمت پدیده‌های فراملی و چند ملیتی، کثرت‌گرایی و درهم‌گرایی دیده می‌شود. با اینکه ملتها و ناسیونالیسم دو نمونه بارز از آفرینشهای جهان مدرن بودند، اما امروزه روندهای نامناسب پرشماری به سوی همبستگی جهانی و حکومتی جهانی در جریان است.<sup>۱۸</sup>

مهمترین مفروضاتی که نظریه‌های پُست مدرن بر آنها تأکید می‌کنند این چنین‌اند:

۱. طبیعت انسانی پابرجا و تغییرناپذیر نیست بلکه باز، نرمش‌پذیر و در همان حال پایدار است.

۲. ارزشها، باورها و رفتار و سلوک بشری بر شالوده‌های اجتماعی و فرهنگی گسترده‌تر، چندگانگی و دگرگونی می‌یابند، هیچ ویژگی یا ارزشی که کاربردی جهانی داشته باشند، وجود ندارد بلکه رفتار و سلوک انسانها تنها بر شالوده زمینه‌ها و مفاهیم فرهنگی خاص خود آنها می‌توانند فهمیدنی و شایسته دآوری باشند.

۳. هیچ نظریه کلی نیست که به احساس و شعور جهانی بشر کمک کند و نمی‌توان بر نامه و طرح کاری

و از این رو با وجود کم شدن حاکمیت و اقتدار ملی شان گرایش بیشتری به همگرایی دارند. در این گونه دولتها جامعه مدنی بیشتر از حکومت نفوذ دارد. در دولتهای مدرن احزاب سیاسی، نهادهای صنفی، انجمنها و مانند اینها نهادها و کانالهای انباشت و تعیین خواستها به شمار می‌روند، ولی در دولتهای فرامدرن گروه‌بندیهای سیاسی غیرسنتی به صورت قومیت‌گرایی، مسائل زیست‌محیطی، صلح و رویکردهایی چون فمینیسم و جنبشهای تازه اتحادیه‌های کارگری مطرح می‌شوند. در فضای دولتهای پُست‌مدرن زمینه برای چند فرهنگ‌گرایی و هویت‌های چندگانه بیشتر فراهم آمده است.<sup>۲۲</sup>

از دیگر آثار دولت پُست‌مدرن، کم شدن اشتراکات هویتی در درون جامعه است. به صورتی که در این گونه جوامع اشخاص به راحتی آماده از خودگذشتگی برای وطن خویش نیستند. دولتهای فرامدرن به جای برخورداری از یک ارتش بزرگ به بهره‌گیری از یک نیروی مسلح کوچک بسنده می‌کنند. در این شرایط مفاهیمی چون امنیت ملی و ناسیونالیسم دگرگون شده و نمودهای آن تغییر می‌یابد. با وجود آنکه هنوز منابع قدرت در دولتهای پُست‌مدرن موجود است، ولی به کارگیری این منابع مانند گذشته به راحتی امکان‌پذیر نیست و دولتها نمی‌توانند مانند گذشته آنها را زیر سلطه خود قرار دهند.<sup>۲۳</sup>

از دیدگاه پُست‌مدرنیسم در مطالعه روابط بین‌الملل باید به نقش زنان، جنس، افراد، سیاست داخلی، طبقات اقتصادی و دیگر بازیگران غیردولتی در کنار دولتها توجه کرد. امروزه جامعه مدنی حلقه پیوند میان شهروندان و دولت است و ارتباط میان مردمان و دولتمردان را آسان کرده است. دولت دیگر تنها مرجع و منبع اصلی سیاست‌گذاری نیست بلکه گروهها و بازیگران دیگری نیز در کنار دولتها در روند تصمیم‌گیریها مؤثر هستند. امروزه پهنه حرکت دولتها تنگ‌تر شده و بیشتر همچون کارگزارهای خدمات‌رسان به مردم شمرده می‌شوند. روابط بین‌الملل نیز با حضور بازیگران پرشمار غیر دولتی پیچیده‌تر شده و دیگر با الگوهای ساده تحلیل‌پذیر

○ از دیگر آثار دولت پُست‌مدرن، کم شدن اشتراکات هویتی در درون جامعه است. به صورتی که در این گونه جوامع اشخاص به راحتی آماده از خودگذشتگی برای وطن خویش نیستند. دولتهای فرامدرن به جای برخورداری از یک ارتش بزرگ به بهره‌گیری از یک نیروی مسلح کوچک بسنده می‌کنند. در این شرایط مفاهیمی چون امنیت ملی و ناسیونالیسم دگرگون شده و نمودهای آن تغییر می‌یابد.

برای آشکار شدن، عناصر تصادفی و تمایلات مبتنی بر پیش فرض آن باید از هم جدا شوند.<sup>۲۱</sup>

#### ۴. دولت مدرن و پُست‌مدرن

دولتهای مدرن دولتهایی برپایه الگوی وستفالی هستند که از نظر فرهنگی واحدهای جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند و دارای حکومت و حاکمیت ویژه خویش هستند. این گونه دولتها به سبب پشت سرگذاردن فرایند دولت و ملت‌سازی از یک سلسله حکومت‌های ملی برخوردارند که در آن دل‌بستگی‌ها و وفاداری‌های محلی لباس وفاداری‌های ملی را پوشیده است و در سایه شکل‌گیری ناسیونالیسم، امنیت و منافع ملی معنا و مفهوم پیدا کرده است. چنین دولتهایی بر پایه هویت ملی یکسان قرار گرفته‌اند. اکنون بیشتر کشورهای بزرگ سرمایه‌داری شکل دولت فرامدرن را به خود گرفته‌اند. هر چند این دولتها هنوز دارای ویژگیهای مدرن (حاکمیت، هویت ملی و...) هستند ولی به این گونه مسائل مانند گذشته حساسیت نشان نداده و آنها را جدی نمی‌گیرند. چون دولتهای پُست‌مدرن نسبت به تعاملات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی از خود مدارای بیشتری نشان می‌دهند، کمتر عواملی را خطری بر ضد امنیت ملی خویش می‌پندارند

نیروی کار، اقتصاد بین‌الملل و رابطه بین کشورهای توسعه نیافته و رو به توسعه در مقام نیروی اصلی قرار گرفته است. در دوران کامپیوتر، مسأله دانش بیش از هر زمان دیگری مسأله حکومت است.<sup>۲۵</sup>

«جیمز دردیان»، یکی دیگر از اندیشمندان پست مدرنیست در روابط بین‌الملل در کتاب خود با عنوان «روابط بینامتنی بین‌الملل: قرائت پست مدرنیستی سیاست بین‌الملل» با اشاره به مفهوم متن (text) در اندیشه رولاند بارتز (Roland Barthes) نظریه روابط بین‌الملل را یک متن می‌خواند و می‌گوید که روابط بین‌الملل رویکردی بینامتنی (intertextual) را می‌طلبد، که بر پایه آن هیچ داوری برای تشخیص دادن حقیقت وجود ندارد، معنا از روابط متقابل متون ریشه می‌گیرد، و قدرت با زبان و دیگر رویه‌های دلالتی در آمیخته است. این رویکرد، مرزهای جغرافیایی و نظری موجود و طبیعی بودن آنها را به چالش می‌کشد و با برداشت تازه‌ای درباره متن جهان، ابعاد تازه‌ای به نظریه روابط بین‌الملل می‌بخشد. رویکرد بینامتنی می‌کوشد تا نشان دهد که چگونه برخی برداشتها، بر تر و طبیعی شمرده می‌شوند و برخی دیگر به کنار رانده می‌شوند. این رویکرد در پی واسازی یا زدودن هاله طبیعی زبان، مفاهیم و متونی است که گفتمانهای حاکم بر روابط

○ از دیدگاه پست مدرنیسم در مطالعه روابط بین‌الملل باید به نقش زنان، جنس، افراد، سیاست داخلی، طبقات اقتصادی و دیگر بازیگران غیردولتی در کنار دولتها توجه کرد. امروزه جامعه مدنی حلقه پیوند میان شهروندان و دولت است و ارتباط میان مردمان و دولتمردان را آسان کرده است. دولت دیگر تنها مرجع و منبع اصلی سیاست‌گذاری نیست بلکه گروهها و بازیگران دیگری نیز در کنار دولتها در روند تصمیم‌گیریها مؤثر هستند.

نیست و نقش دولتها در نظام بین‌الملل نیز کم‌رنگ‌تر از گذشته شده است.

## ۵. قدرت از دیدگاه پست مدرنیسم

برای پژوهش در روابط بین‌الملل، پست مدرنیست‌ها از پژوهشگران می‌خواهند که به شیوه‌هایی بپردازند که در آن دانش و قدرت در نظریه و عمل روابط بین‌الملل به هم آمیخته باشند. افزون بر این با تقلیل دادن حقیقت و اخلاق به قدرت بر پایه تفسیر پست مدرنیست از واقع‌گرایی، قدرت نمی‌تواند برای تأمین منافع بشری مهار شود و چنین وانمود می‌کنند که البته این منافع هم وجود دارند.<sup>۲۴</sup>

در اوایل سده بیستم اندیشمندانی چون «فوکو»، «لیوتار»، «دریدا» و «بور دیا» میراث مدرنیسم را به انتقاد گرفتند. این اندیشمندان هر یک به گونه‌ای از میراث فکری فیلسوفانی چون «نیچه»، «هایدگر»، «وبر» و «میل» بهره برده‌اند و مدرنیسم را از نظر گاههای گوناگون به نقد کشیده‌اند. نقد قدرت از شالوده‌های پست مدرنیسم است. در این راستا بحث «میشل فوکو» در مورد قدرت دارای اهمیت است، «فوکو» نظرات نیچه و هایدگر را در چارچوب پیوند دانش و قدرت در ملموسترین ابعاد زندگی فردی و جمعی به کار می‌برد. او محور توجه خود را بر رابطه دانش و قدرت می‌گذارد و آن را در پهنه زندگی انسان مدرن چشمگیر می‌یابد. (از نظر او حاکمیت و سلطه، جدانشدنی‌اند و حلقه پیوند مفهومی آنها قدرت است). از سوی دیگر «لیوتار»، هم به تجاری شدن دانش و آگاهی و هم به ابزار گونه شدن دانش در برابر قدرت می‌پردازد. از نظر او در جهان امروز، دانش بویژه کنترل اطلاعات، کانون اصلی درگیری بر سر قدرت است و همان گونه که در گذشته دولت-ملتها بر مواد اولیه و کارگران با یکدیگر جنگ می‌کردند، اکنون برای کنترل اطلاعات به جنگ می‌پردازند. در توضیح فرایند کالایی شدن دانش، «لیوتار» به بیرونی شدن (extriorization) رابطه دانش و داننده (knower) اشاره می‌کند. به نظر او دانش اکنون کالایی برای تبادل است و خود به خود هدف نیست بلکه نیروی اصلی تولید است. با این ویژگی، دانش در تعیین



بین الملل را ساخته‌اند. برعکس نگرش تکرو و کلی‌گوی مدرنیسم، پُست مدرنیسم بر ماهیت ناهمگون و چندگانه دانش و عمل تأکید می‌کند.<sup>۲۶</sup>

## ۶. امنیت از دیدگاه پست مدرنیسم

شالوده مدرنیسم بر مفهوم «عقلانیت» و کوشش برای گسترش حوزه و نفوذ این مفهوم در ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی قرار دارد. ولی پُست مدرنیستها این مفهوم را ساخته و پرداخته جامعه می‌دانند و به جای تأکید بر واقعیتها، به نظریه‌پردازی (theory) توجه دارند و بر این باورند که گرایش به واقعیت که مبتنی بر عقلانیت مدرنیستی است به هیچ‌رو سازمان بخش و امنیت ساز نیست. آنان با انگشت گذاشتن بر چندگونگی الگوهای موجود از عقلانیت، بر این باورند که آنچه در پهنه سیاست بین الملل اهمیت دارد و واقعیات را شکل می‌دهد، نظریه‌ها هستند.<sup>۲۷</sup>

بیشتر نوشته‌های پسا ساختارگرایان در زمینه امنیت بر خرده‌گیری از واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی قرار دارد. نقطه تمرکز آنها در گفتمان امنیت و ساختار نظام بین الملل بر نقد دیدگاه رئالیستی در زمینه جدایی میان حوزه ملی و بین المللی قرار دارد. هدف رئالیستها فراهم آوردن چارچوبی بر مبنای قواعد دائمی نظام بین الملل جهت هویت بخشی و راهنمایی کردن دولتمردان است. به باور آنها جهان بیرون از دولت خطرناک است و اقدامات دولتها در چارچوب منافع خودشان تحلیل پذیر است و حوزه بین الملل هرگز نمی‌تواند همسان با حوزه ملی باشد. گذشته از این جامعه ملی را نمی‌توان گسترش داد و آن را وارد حوزه بین الملل کرد. «ریچارد اشلی» با بهره‌گیری از تکنیکهای ساختار شکنی بر این باور است که سنت قوام یافته واقع‌گرایی یعنی تقسیم حوزه‌ها به دو بخش ملی و بین المللی دارای ابهام است. زیرا درست است که جامعه به مفهوم سنتی آن محدود به سیاست داخلی بوده اما به نظر می‌رسد که در پیوند با عقلانیت، استدلال، پیشرفت و نظم، دارای ویژگی جهانی و بدون محدودیت زمانی است. «اشلی» تقسیم حوزه‌های ملی و بین المللی را بر مبنای محدود کردن جامعه در سطح ملی پذیرا نبوده و به تعریف امنیت تنها در حوزه

بین المللی باور ندارد.<sup>۲۸</sup> تمام پسا ساختارگرایان به جای آنکه امنیت را نمود مستقیم تهدیدات عینی بدانند، آن را یک عمل گفتمانی (discursive practice) به‌شمار می‌آورند. اما باید گفت که امنیت تنها یک اقدام گفتمانی نیست بلکه یک عمل سیاسی نیز هست. پیوند میان وجوه گفتمانی و سیاسی امنیت در آثار «ویور» (Waver) نشان داده شده است. او امنیت را عمل گفتاری می‌داند و می‌گوید که نامیدن یک موضوع یا مسأله به نام «امنیت» آن را به موضوعی غیر عادی تبدیل کرده و وارد حوزه ویژه‌ای می‌کند و به آن اهمیت ذاتی می‌بخشد. این یک نقطه بی‌بازگشت است و اگر ما به آن واکنش نشان ندهیم، تداوم یافته و موجودیت ما را به خطر خواهد انداخت.

از دیدگاه «ویور»، امنیت با نشان دادن یک مشکل امنیتی و سپس ارزیابی جهت پاسخ، خود را مطرح می‌سازد و ناامنی یک مشکل امنیتی بدون پاسخ شمرده می‌شود. به باور پسا ساختارگرایان به جای آنکه به افزایش امنیت بیندیشیم، باید از موضوعات امنیتی امنیت زدایی کرد، یعنی از حوزه امنیت به حوزه سیاسی

○ شالوده مدرنیسم بر مفهوم «عقلانیت» و کوشش برای گسترش حوزه و نفوذ این مفهوم در ابعاد گوناگون زندگی اجتماعی قرار دارد. ولی پُست مدرنیستها این مفهوم را ساخته و پرداخته جامعه می‌دانند و به جای تأکید بر واقعیتها، به نظریه‌پردازی توجه دارند و بر این باورند که گرایش به واقعیت که مبتنی بر عقلانیت مدرنیستی است، به هیچ‌رو سازمان بخش و امنیت ساز نیست. آنان با انگشت گذاشتن بر چندگونگی الگوهای موجود از عقلانیت، بر این باورند که آنچه در پهنه سیاست بین الملل اهمیت دارد و واقعیات را شکل می‌دهد، نظریه‌ها هستند.

○ پسا ساختار گرایان بر پایه منطق دو گانه ملی-بین المللی در روابط بین الملل که از سوی «اشلی» و «واکر» بنیان گرفته است، مطالعات خود را آشکارا بر ایجاد پیوند میان امنیت و ساختار هویت ملی قرار داده اند. آنها می گویند به جای دیدگاهی ساده از امنیت دولت محور که در پی نگهداشت يك دولت یا اتحادی از دولتهاست، تحلیل و ارزیابی ما از امنیت باید بر پایه عملکردهای هویت بخشی دولتها باشد. از نظر آنها، امنیت برای يك دولت ضروری است اما نه برای نگهداشت دولت در برابر خطرهای بیرونی.

بلکه خود سیستم به خودش - یعنی به واقعیتی فراتر از واقعیت خود - می پردازد. از نظر او جنگ خلیج فارس در ژانویه ۱۹۹۱ آشکارترین و روشن ترین مورد از حرکت به سوی «امنیت مجازی» (virtual security) بود. جنگی که بر آمیخته‌ای از تکنولوژیهای تولید شده، ارتباطات تلویزیونی و شکلی از بازی استراتژیک خشن پایه ریزی شد. او در این راستا می گوید که روابط بین الملل سنتی بر فضا و ژئوپلیتیک تأکید دارد، ولی امنیت مجازی و فرهنگ همگانی به کاهش فزاینده نقش فضا و ژئوپلیتیک در بهینه روابط بین الملل در برابر آنچه که او «سیاست زمان» می نامد قائل است.<sup>۲۱</sup>

#### ۷. گفتمان و پست مدرنیسم

پست مدرنیستها بر رویه‌های گفتمانی (Discourse) تأکید می کنند، گفتمان نه به معنای معمولی زبان، بلکه به معنای چارچوب گسترده تری از رویه‌های اجتماعی که چگونگی شناخت ما از خودمان و رفتارمان را تعیین می کند. به سخن دیگر واقعیت در چارچوبهای گفتمانی درک می شود و گفتمان است که به واقعیت معنا می دهد. از نظر پست مدرنیستها، این «باز نمود گفتمانی واقعیت» با

حرکت کرد. آنها امنیتی ساختن و افزایش امنیت را همواره مثبت نمی دانند و بر امنیت زدایی موضوعات امنیتی شده و یا تلاش برای جلوگیری از امنیتی شدن موضوعات از راه تقویت رویکردهای سیاسی تأکید دارند.<sup>۲۹</sup>

پسا ساختار گرایان بر پایه منطق دو گانه ملی-بین المللی در روابط بین الملل که از سوی «اشلی» و «واکر» بنیان گرفته است مطالعات خود را آشکارا بر ایجاد پیوند میان امنیت و ساختار هویت ملی قرار داده اند. آنها می گویند به جای دیدگاهی ساده از امنیت دولت محور که در پی نگهداشت يك دولت یا اتحادی از دولتهاست، تحلیل و ارزیابی ما از امنیت باید بر پایه عملکردهای هویت بخشی دولتها باشد. از نظر آنها، امنیت برای يك دولت ضروری است اما نه برای نگهداشت دولت در برابر خطرهای بیرونی. «کمپل» با دگرگون کردن مفهوم سنتی امنیت، دیدگاه یکسره تازه‌ای را مطرح می کند. یعنی این نکته که هویت يك کشور به تهدیداتی بستگی دارد که ایجاد کننده ناامنی است. تهدیدات و ناامنی تنها در چارچوب تضعیف کشور و یا چیزی که باید از بین برود، معنا نمی یابد. بلکه همین تهدیدات و ناامنی است که شالوده دولت و کشور را تشکیل می دهد و مایه تداوم دولت می شود. دولت زمانی می داند که کیست و چیست که در برابر تهدیدات بنیادی که می بایست در برابر آنها واکنش تهدید آمیز نشان داد، قرار گیرد.<sup>۳۰</sup>

«در دریان» از دیگر پست مدرنیستهایی است که پیرامون امنیت به مطالعه پرداخته و تبارشناسی، امنیت مجازی و فرهنگ عمومی را در این حوزه بررسی کرده است. او به ریشه و تبار امنیت (genealogy of security) در ازای تاریخ پرداخته و راه آن را از گذشته تا امروز بررسی کرده است. او برای شناخت نیروی استدلالی این امنیت، به یاد آوردن معانی فراموش شده آن و ارزیابی کردن وجوه بهره‌مندی از يك امنیت مدرن و شاید بازسازی آن با برداشتی تازه تبارشناسی امنیت را تلاشی سودمند می داند. «در دریان» در تبارشناسی امنیت، رهیافت «واقع گرایی مجازی» را به کار می گیرد. در این گونه واقع گرایی به خود واقعیت پرداخته نمی شود

را در روابط بین‌الملل و جامعه جهانی به راه اندازند که ارمغانش صلح و سازگاری است. یعنی آن هنگام که مردمان معیارها و نظریه‌های واقع‌گرایی را از ذهن خود پاک کردند و به جای آن شناخت و مفهوم يك جامعه بین‌المللی را جایگزین ساختند، می‌توان امیدوار بود که افراد و کشورها در تمام جهان، معنای همکاری با یکدیگر را دریابند و سیاستهای جهانی وارد دوره تازه‌ای از صلح و آرامش شود. یکی از اختلافات مهم میان واقع‌گرایی و پُست‌مدرنیسم موضوع شناخت است. «جان میرشریمر» (John Mearshimer) در این باره می‌گوید: «در حالی که رئالیستها از جهان شناختی ثابت دارند، پُست‌مدرنیستها متغیرهای بی‌پایانی از جهان اطراف خود ارائه می‌دهند. به نظر اینان مفهوم بسط جهان در تعاریف و تفاسیر مطلق و محدود نمی‌گنجد و هیچ جاودانگی و تداومی در شناخت جهان، راه ندارد، هر چه هست نحوه نگرش ما به اطرافمان است و لاجرم تغییر پذیر است.»<sup>۳۱</sup> تأکید بر شناخت ذهنی (subjective knowledge) به جای شناخت عینی (objective knowledge) پُست‌مدرنیستها را وامی‌دارد تا بر اهمیت ارزشهای هنجاری تأکید کنند. مکتب فکری واقع‌گرایی نه تنها يك جهان بینی ایستا و به دور از تمایلات جهان‌گرایانه جاری در سیاستهای جهانی است که نگاهی ثابت به نظام بین‌المللی دارد، بلکه گفتمانی خطرناک و اصلی‌ترین مانع برای گفتمان تازه و صلح‌آمیز است. زیرا هدف اصلی این جهان‌بینی فراهم آوردن جهانی است که کشورها بتوانند در آن به زندگی خود ادامه دهند. پُست‌مدرنیستها این ثبات نامعقول واقع‌گرایان را مردود می‌دانند؛ چون پیچیدگی رفتار و اراده انسان در تمام ابعاد فرهنگی، مذهبی، تاریخی و زبان‌شناختی نشانگر آن است که به هیچ‌رو نمی‌توان واقعیات جهان را تنها به يك صورت تفسیر کرد. بر پایه این نگرش، اشتباه واقع‌گرایان از آنجا آغاز می‌شود که با کاستن از پیچیدگیهای سیاستهای جهانی و گذاشتن آن در يك چارچوب فکری باریک در عمل، تحلیلها و رویکردهای دیگر را نسبت به امنیت بین‌الملل از میان برمی‌دارد. این عوامل اندیشمندان پُست‌مدرنیست را واداشت تا با مفهوم‌سازی دوباره از مباحث امنیت جهانی، به این

○ واقع‌گرایی؛ گفتمانی از قدرت و حاکمیت است که از گذشته بر روابط میان کشورها سایه افکنده و آنها را به رقابتهای امنیتی با یکدیگر وادار می‌کند. در این راستا هدف بسیاری از پُست‌مدرنیست‌ها این است که گفتمانی را در روابط بین‌الملل و جامعه جهانی به راه اندازند که ارمغانش صلح و سازگاری است. یعنی آن هنگام که مردمان معیارها و نظریه‌های واقع‌گرایی را از ذهن خود پاک کردند و به جای آن شناخت و مفهوم يك جامعه بین‌المللی را جایگزین ساختند.

روابط قدرت پیوندی ناگسستنی دارد. گفتمان هرگز بی‌طرف نیست و همواره با قدرت و اقتدار در آمیخته است. بر همین پایه، قدرت را نباید تنها در مواضع سنتی (طبقه، جنسیت، نظام متشکل از دولتهای ملی) جستجو کرد، بلکه رد پای قدرت را در هر جایی می‌توان یافت. پُست‌مدرنیستها با تحلیل گفتمانی می‌کوشند تا نحوه شکل‌گیری قدرت یا رژیمهای قدرت را در تمام سطوح جامعه تبیین کنند و راه را برای اندیشه و عمل انتقادی هموار سازند.<sup>۳۲</sup> نظریه پردازان پُست‌مدرنیست بر اهمیت افکار و باورها یعنی مؤلفه‌های سازنده سیاستهای بین‌المللی انگشت می‌گذارند و گفتمان را راهی برای گفت‌وگو در زمینه امنیت و سیاست بین‌الملل و عاملی بنیادی در تعیین رفتار کشورها می‌دانند.

از دیدگاه اندیشمندانی چون ریچارد اشلی (Richard Ashley) واقع‌گرایی یکی از بنیادی‌ترین دشواریها در امنیت بین‌الملل است. از این رو که واقع‌گرایی، گفتمانی از قدرت و حاکمیت است که از گذشته بر روابط میان کشورها سایه افکنده و آنها را به رقابتهای امنیتی با یکدیگر وادار می‌کند. در این راستا هدف بسیاری از پُست‌مدرنیست‌ها این است که گفتمانی

۳. و اساسی مضامینی مانند حاکمیت، هرج و مرج بین‌المللی، امنیت و توسعه در گفتمان واقع‌گرایی و مفهوم‌سازی دوباره آنها.

۴. بررسی جنبشهای اجتماعی انتقادی یا جریانهایی که در سراسر جهان با گفتمان سیاست قدرت، سرکوب یا حاشیه‌نشین شدن و در مواضع گوناگون خود با آن می‌ستیزند و از لزوم گسترش دموکراسی به تمام مواضع زندگی از خانه تا کارخانه و فرایندهای فرهنگی دم می‌زنند.<sup>۳۶</sup>

### ۸. پُست‌مدرنیسم و نظم بین‌الملل

از دیدگاه پُست‌مدرن‌ها بررسی روابط بین‌الملل يك رویکرد «بینامتنی» (intertextual) را می‌طلبد که بر پایه آن هیچ داور نهایی برای تشخیص حقیقت وجود ندارد و معنا از روابط متقابل متون برمی‌خیزد و قدرت با زبان و رویه‌های دلالتی دیگر (signifying practices) در آمیخته است. این رویکرد مرزهای جغرافیایی و نظری موجود و طبیعی بودن آنها را به چالش می‌کشد و با برداشت تازه‌ای درباره متن جهان (جهان مانند يك متن) می‌تواند ابعاد تازه‌ای به نظریه روابط بین‌الملل ببخشد. رویکرد «بینامتنی» می‌کوشد تا نشان دهد که چگونه برخی برداشتها، بر تر و طبیعی شمرده می‌شوند و برخی دیگر به کنار زده می‌شوند. این رویکرد پُست‌مدرنیستی در پی و اساسی یا زدودن هاله طبیعی زبان، مفاهیم و متونی است که گفتمانهای حاکم بر روابط بین‌الملل را ساخته‌اند. برعکس نگرش تک‌گویانه و کلی‌گویانه مدرنیسم، پُست‌مدرنیسم بر ماهیت ناهمگون و چندگانه دانش و عمل تأکید می‌کند.<sup>۳۷</sup>

از دیدگاه اندیشمندان پُست‌مدرنیست مسائل قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اخلاقی، جنسی، زیست‌محیطی، اقتصادی، توسعه‌ای، حقوق بشر و... در دهه ۱۹۹۰، نارسایی طرحها و نظریه‌های فراگیر برای کنترل و ایجاد نظم را نشان داده‌اند. امروزه برای مسائل جهانی نمی‌توان پاسخ‌های ساده و فراگیر ارائه داد و باید از جزمیات سنتی درگذشت. رشته روابط بین‌الملل تاکنون بر اثر نگرش مدرن، بارویکردی عینیت‌گرا، ذات‌گرا و کلی‌گرا به شناخت و واقعیت

موضوع پیردازند. «جیم جرج» (Jim Goerge) از جمله پست‌مدرنیست‌هایی است که در این باره گفته است: «گفتمان جدید پس از جنگ سرد، فضایی توأم با ناامنی به وجود آورده است که کشورها را به رقابت در صنایع نظامی و ادار می‌کند. متأسفانه در چنین شرایطی ناامنی گریبانگیر کسانی می‌شود که وارد موازنه‌های امنیتی نشده‌اند و از سوی آنان آماری در مورد هزینه‌های نظامی و محاسبات استراتژیک منتشر نگردیده است.»<sup>۳۴</sup> به نظر او درمان این درد، گفتمانی تازه و مبتنی بر نظام همکاری و ارتباطات ملل است.

نویسندگان پُست‌مدرنیست بر این باورند که نه تنها جایگزین کردن گفتمان ارتباطات و همکاری به جای گفتمان واقع‌گرایی، امری ضروری است، بلکه چنین گفتمانی از اهداف دست‌یافتنی پُست‌مدرنیسم است. چون نقش کارشناسان و دانشگاهیان در رواج و بهبود سیاستهای جهانی اهمیت زیادی دارد، لازم است که این گروه در فرایند دگرگونیهای گام به گام در زبان و گفتمان نسبت به سیاستهای بین‌المللی فعالانه شرکت کنند. در این صورت می‌توان امیدوار بود که ماهیت اصلی سیاست جهانی دگرگون شود و تنگنای دیرینه امنیت بشر گشوده شود.<sup>۳۵</sup>

پُست‌مدرنیست‌ها بر این باورند که فضای ناامنی و بدبینی در روابط بین‌الملل تنها از راه گفتمانی تازه که بر پایه نظام همکاری و ارتباطات ملل باشد از میان می‌رود. و در این راستا هدف اصلی خود را اجا انداختن گفتمان ارتباطات و همکاری برای رسیدن به صلح و آرامش می‌دانند.

بر سر هم می‌توان گفت که پُست‌مدرنیسم در برابر گفتمان جاری روابط بین‌الملل به بررسی‌هایی برپایه محورهای زیر دست زده است:

۱. بازخوانی متون دیرین (مانند آثار توسیدید، ماکیاولی و...) به گونه‌ای جدا از خواننده‌ها یا تفسیرهای اثباتی مرسوم و گشودن فضایی برای بازخوانی «زندگی جهان» و نشان دادن راههای دیگر اندیشه و عمل.
۲. بررسی چگونگی شکل‌گیری گفتمان دیپلماسی و سیاست خارجی و زدودن روایتها یا رویه‌های گفتمانی دیگر.

### فرجام سخن:

اندیشه پست مدرنیسم واکنشی در برابر میراث روشنگری و پدیده‌هایی چون قدرت، فناوری، دانش و عقل است. پست مدرنیسم با نظریه‌های فراگیر سازگاری ندارد و بر نظرات و امور جزئی تأکید می‌کند و به افراد، گروه‌ها، طبقات و اقلیتها توجه دارد. به باور پست مدرنیستها توجه و بحث، در مورد واقعیت‌های بین‌المللی متکثر و گوناگون است زیرا در روابط بین‌الملل به جای تمرکزگرایی (centralism) به کثرت‌گرایی (pluralism) توجه دارند. آنها با تأکید بر فناوری اطلاعات و ارتباطات، دانش و کوشش برای ساختار شکنی مفاهیمی چون دولت، حاکمیت، امنیت و غیره، می‌توانند در روابط بین‌الملل و فرایند جهانی شدن اثر بسیاری داشته باشند. افزون بر آن توجه پست مدرنیستها به همکاری، هنجارگرایی، گفتمان به‌عنوان راهی که مردمان در زمینه امنیت و سیاست بین‌الملل به گفتگو می‌نشینند و افکار و عقاید مطرح و مبادله می‌شود، توجه به جنبه‌های غیر نظامی قدرت، رابطه دانش و قدرت و کنترل اطلاعات به‌عنوان عامل قدرت، توجه به ارتباطات و بازیگران غیر دولتی، نقد کردن فراروایت‌های مدرنیسم، شالوده‌شکنی مفاهیمی چون دولت و باور آنها به اینکه دولت‌ها واقعیت ملموس و عینی ندارند، بلکه برخاسته از یک سلسله رفتارها و

می‌نگرد و همه چیز را به پدیده‌های دوگانه‌ای مانند ذهن / عین، واقعیت / ارزش، هست / باید، خود / دیگری، داخلی / بین‌المللی و واقع‌گرا / آرمانگرا ساده کرده است. این، نظریه ماست که به عمل ما جهت می‌دهد و به جهان شکل می‌بخشد. جهان را می‌توان دگرگون کرد. ولی اکنون می‌کوشیم تا با وجود فرصت‌ها و خطرات بزرگ در جهان پس از جنگ سرد، همان برداشت سنتی زمان جنگ سرد باز تولید شود. در دوران بین‌المللی شدن فرایندهای تولید، بازگشت انفجار آمیز به ملی‌گرایی، کارتل‌های جهانی مواد مخدر و زیانهای زیست‌محیطی، دیگر نمی‌توان بر بنیان اندیشه کشمکش دولتهای ملی در پهنه آشفته (anarchical) بین‌المللی و یا بر پایه الگوهای مطلوبیت گرایانه اقتصادی به بررسی روابط بین‌الملل ادامه داد.<sup>۳۸</sup>

در پست مدرنیسم دو حرکت به ظاهر متضاد یعنی جهانی شدن از یکسو و فردی شدن از سوی دیگر وجود دارد. افزون بر این ضعف هویت‌های جمعی، ملت و طبقه، آزادی فردی برای پیوستن به گروه‌های آزاد و جنبش‌های سیال، نسبییت چارچوب‌های اخلاقی در دوران پست مدرن دیده می‌شود.<sup>۳۹</sup>

در دوران جهانی شدن، تمام ادبیات مدرنیسم همچون دموکراسی، تجارت آزاد، وابستگی، همگرایی و... همگی باید بازسازی شوند، چرا که مفاهیم مزبور متناسب با دوران مدرنیسم بوده‌اند. «مارتین آلبرو» (Martin Albrow) پنج دگرگونی اساسی دوران تازه را این چنین می‌شمارد:

○ از دیدگاه اندیشمندان پست مدرنیست مسائل قومی، مذهبی، نژادی، فرهنگی، اخلاقی، جنسی، زیست‌محیطی، اقتصادی، توسعه‌ای، حقوق بشر و... در دهه ۱۹۹۰، نارسایی طرح‌ها و نظریه‌های فراگیر برای کنترل و ایجاد نظم را نشان داده‌اند. امروزه برای مسائل جهانی نمی‌توان پاسخ‌های ساده و فراگیر ارائه داد و باید از جزئیات سنتی در گذشت.

۱. پیامدهای محیطی فعالیت افراد.
  ۲. نبود امنیت بر اثر جنگ‌افزارهای کشتار جمعی.
  ۳. جهانی بودن سیستم‌های ارتباطات.
  ۴. جهانی شدن اقتصاد.
  ۵. شکل‌گیری هویت جهانی.
- «آلبرو» در کتاب «عصر جهانی: دولت و جامعه فراتر از مدرنیته» بر این باور است که از دگرگونیهای تازه در جهان یا جهانی شدن چنین برداشت می‌شود که مدرنیسم ناظر بر جهانی شدن است، ولی این دگرگونیها نشان از پایان مدرنیسم و ورود به دورانی دیگر دارد که می‌توان آن را دوران جهانی پست مدرن نامید.<sup>۴۰</sup>

۱۷. قادری، همان، ص ۱۵۹.
۱۸. چارلز جنکس، پُست مدرنیسم چیست؟ ترجمه فرهاد رضایی، تهران: کلهر، صص ۴۲-۴۵.
19. Jill Steans and L. Loyed, *Ibid*, pp 138-139.
۲۰. جکسون و سورنسون، همان، ص ۳۰۲.
۲۱. همان.
۲۲. سید عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران: سمت، ۱۳۸۱، صص ۳۸۱-۳۸۰.
۲۳. همانجا.
24. Jill Steans and L. Loyed, *Ibid*, p 252.
۲۵. عباس منوچهری، «قدرت مدرنیسم و پُست مدرنیسم» اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱ و ۲، (مهر و آبان ۱۳۷۶) صص ۳۷-۳۹.
26. James DerDerian and Michael J. Shapiro, *International Intertextual Relations: Post Modernism Readings of World Politics*, Lexington: Lexington Books, 1989, pp 3-10.
۲۷. علی عبدالله خانی، نظریه های امنیت؛ مقدمه ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، ج ۱، تهران: ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، ص ۲۱۴.
۲۸. همان، ص ۲۱۷.
۲۹. همان، صص ۲۲۰، ۲۱۹.
۳۰. همان، صص ۲۲۱، ۲۲۰.
۳۱. همان، صص ۲۲۷، ۲۲۶.
۳۲. بزرگی، همان، ص ۲۴۹.
۳۳. جان بیلیس، امنیت بین الملل در عصر پس از جنگ سرد، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران: خدمات نشر، (دوره عالی جنگ)، ۱۳۷۸، ص ۶۸.
۳۴. همان، ص ۷۰.
۳۵. همان، ص ۷۱.
۳۶. بزرگی، همان، ص ۲۵۰.
37. James DerDerian, *Mediating Estrangement: "A Theory for Diplomacy"*, *Review of International Studies*, Vol 13, No 2, 1987, p 3-5.
۳۸. بزرگی، همان، ص ۲۴۴.
۳۹. حسین بشیریه، سنت، مدرنیته، پُست مدرن، به کوشش اکبر گنجی، تهران: صراط، ۱۳۷۵، ص ۹۰.
40. Martin Albrow, *The Global Age: State and Society Beyond Modernity*, Cambridge: Plity Press, 1996, pp 1-4.

کنشها هستند، نگرش تازه به امنیت و بر تغییر فضا و ژئوپلیتیک در گفتمان امنیت و توجه به مسائلی چون امنیت مجازی و تأکید بر شناخت ذهنی به جای شناخت عینی و اهمیت ارزشهای هنجاری و... همگی از دگرگون شدن پارادایمی به دوران پُست مدرن و آثار آن در تئوری های روابط بین الملل نشان می دهد.

### پانوشتها:

۱. علی اصغر کاظمی، روش و بینش در سیاست، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ۳۱۷.
۲. تامس کوهن، ساختارهای انقلاب علمی، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۶۹، ص ۸۵.
۳. همان، ص ۹۱.
۴. همان، ص ۹۴.
۵. کاظمی، همان، ص ۳۲۵.
۶. وحید بزرگی، دیدگاههای جدید در روابط بین الملل، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۵.
۷. حاتم قادری، اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران: سمت، ۱۳۸۰، ص ۱۵۶.
8. Jill Steans and L. Loyed, *International Relations: perspectives and themes*, England: Longman, Pearson Education, 2001, p 128.
۹. مادن ساراپ، راهنمایی مقدماتی بر پسا ساختارگرایی و پسامدرنیسم، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی، ۱۳۸۲، صص ۲۲۱-۲۲۰.
10. Jurgen Habermas, *the Philosophical Discourse of Modernity*, Cambridge: Polity Press, 1990, p2.
۱۱. کاظمی، همان، ص ۳۳۳.
12. Stephen White, *Political theory and Post Modernism*, Cambridge: 1991. p4.
13. John Plamentaz, *Men and Society*, London: Longman, 1992, Vol 2, p 236.
۱۴. رامان سلدن، راهنمای نظریه ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶.
۱۵. جان لچت، از ساختارگرایی تا پسامدرنیته، ترجمه محسن حکیمی، تهران: خجسته، ۱۳۷۷، ص ۳۳۹.
۱۶. رابرت جکسون و گئورگ سورنسون، درآمدی بر روابط بین الملل، مترجمین: مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده، حسن سعید کلاهی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۳۰۱.